

بسم الله الرحمن الرحيم

معنای دیگر حسن و قبح

معنای دیگری که برای حسن و قبح عقلی ذکر شده و تقریباً این معنا به مشهور هم نسبت داده شده، این است که حسن به معنای صحت المده و قبح به معنای صحت الذم است؛ یعنی عقلاً کسی را که عمل دارای حسنی انجام می‌دهد، مدح می‌کنند و کسی که عملی که دارای قبح است را انجام می‌دهد، مورد مذمت قرار می‌دهند. عبارتی را هم که از کتاب موافقت نقل کردیم، تصریح در این بود که اصلاً حسن و قبح عقلی در محل نزاع، همین معناست؛ که در مواردی که از طرف شارع وجوب یا تحریمی نداریم. فعل به خودی خود و باقطع نظر از شرع، آیا می‌توان گفت که ملاک حسن دارد، به طوری که اگر فاعل این فعل را انجام داد، استحقاق مدح یا ذم داشته باشد؟.

اشکال مرحوم شهید صدر بر این معنا

در کلمات مرحوم شهید صدر رضوان الله علیه بر این معنا اشکال شده است و می‌فرماید: مساله مدح و ذم، در جایی است که فاعل، علم به حسن فعل یا قبح فعل داشته باشد؛ اگر فاعل عالم باشد که فعل حسن است و با این علم آن را انجام داد، استحقاق مدح دارد؛ اما اگر فاعل جاهل است و نمی‌داند که این فعل ملاک حسن دارد، اینجا کسی نمی‌آید و او را مدح کند؛ و هکذا در طرف قبح، که اگر فاعل عالم باشد به اینکه فعل قبیح است و با وجود این مرتکب آن شود، عقلاً او را مذمت می‌کنند؛ اما اگر به این معنا عالم نباشد، مذمت وجهی ندارد و عقلاً او را مذمت نمی‌کنند.

بنابراین، حسن فعل مشروط به علم به حسن آن فعل است؛ و قبح فعل نیز مشروط به علم به قبح آن است؛ اما قبلاً گفتیم که اخذ علم به حکم در موضوع آن حکم محال است؛ چرا که مستلزم دور است. لذا ایشان می‌فرمایند: ما حسن و قبح عقلی را به این معنای مشهور - به معنای صحت المده و صحت الذم - نمی‌توانیم قبول کنیم. اگر در ذهن شریفتان باشد، مرحوم نائینی این مشکل را از راه متمم جعل حل کردند؛ و یا این که بین جعل و مجعول فرق گذاریم - در بحث گذشته داشتیم که اگر خود جعل قابلیت معلق شدن بر علم را ندارد، اما شارع می‌تواند مجعول را معلق بر علم کند - مرحوم نائینی فرمود: ما اگر بیانی را برای کلام اخباری‌ها ذکر کنیم، نظریه آنها ثبوتاً امکان دارد، اما اثباتاً دلیلی بر آن نداریم؛ و آن این بود که قطع را در خود جعل قرار ندهیم، بلکه آن را در مجعول قرار دهیم و بگوییم شارع فرموده است الصلاة المقطوعة من طریق الكتاب و السنة متعلق برای وجوب است؛ دیگر این اشکال پیش نمی‌آید. اما مرحوم شهید صدر می‌فرماید: اینها مربوط به اعتباریات است؛ و در اعتباریات می‌توان بحث متمم جعل را مطرح کرده و یا بین جعل و مجعول تفکیک کرد؛ لکن در اینجا بحث ما در حسن و قبح واقعی و ذاتی اشیا است که قابلیت تفکیک بین جعل و مجعول وجود ندارد؛ و یا مساله متمم جعل در اینجا مطرح نیست. حال شما در این اشکال مرحوم صدر دقت کنید، ببینید آیا مفردی دارد یا ندارد؟

بحث اخلاقي: امامت از اصول دين است نه فروع دين

در ادامه مباحث، مطالبی را در مورد مسأله امامت بیان می‌کنیم. مسأله امامت، از مسائل بسیار مهم بوده و اساس اعتقادات ما را تشکیل می‌دهد؛ و ما طلبه‌ها که در مسیر استنباط احکام شرعیه قرار گرفته‌ایم، باید معرفت‌مان نسبت به این حقیقت بیشتر باشد؛ هرچه خود را به این نقطه اصلی (مسأله امامت) نزدیک‌تر کنیم، از جهت علمی نیز رشد خواهیم کرد؛ می‌دانید روایاتی داریم که ائمه (ع) فرموده‌اند: آنچه که از غیر طریق ما اهل بیت اخذ شود، باطل است و صحیح نیست. لذا، ما باید علم واقعی را از این طریق اخذ کنیم. این مطلب را هم که عرض می‌کنیم از روی تعصب و یا به عنوان يك امر تشریعی نیست؛ این که خود این بزرگان نیز می‌فرمایند، برای این است که طبق اعتقادات ما، کسانی که اتصال حقیقی به منبع علم دارند، ائمه (ع) هستند؛ اگر انسان تمام عالم را تفحص و جستجو کند، غیر از این بزرگان کسی را نمی‌یابد که به منبع علم - خداوند متعال - اتصال داشته باشد.

والد بزرگوار ما می‌فرمودند: اگر شما سؤال کنید امیرالمؤمنین (ع) نزد چه کسی درس خواند؟ امام مجتبی، امام حسین تا امام باقر و امام صادق (ع) که عصر شکوفایی علم در زمان این حضرات از ائمه بوده، نزد چه کسانی درس خوانده‌اند؟ هیچ کس را پیدا نمی‌کنید؛ هیچ کتاب تاریخی را پیدا نمی‌کنید که در آن ثبت شده باشد این بزرگان در نزد فلان شخص تلمذ کرده‌اند. در مورد همه‌ی ائمه اهل سنت مشخص است که صرف و نحو را کجا خوانده‌اند؛ قرآن را کجا خوانده‌اند؛ تفسیر را کجا خوانده‌اند؛ اساتید و مشایخشان هم مشخص است؛ لیکن در مورد ائمه ما (ع) به هیچ وجه چنین چیزی وجود ندارد. بنابراین، نکته اساسی که به آن می‌خواهم بپردازم، این است که ما اگر علم هم بخواهیم، باید سراغ این خاندان برویم؛ اگر بخواهیم خیر و شر امور را درک کنیم، سعادت و شقاوت، فضیلت و رذیلت و خوبی و بدی را درک کنیم، باز هم باید سراغ این بزرگان و این خاندان برویم.

باید سعی کنیم که در مسائل اخلاقی هرچه بیشتر به این حقیقت نزدیک شویم و با این حقائق بیشتر آشنا شویم؛ حال، آشنائی گاه به این صورت است که ما به روایات ائمه (ع) در مسائل اخلاقی، تربیتی، عبادی، مستحبات، اذکار و... عمل کنیم؛ که در این صورت، يك سنخیت بسیار ضعیف بین ما و آنان ایجاد می‌شود. اما نکته مهم این است که ما از جهت قلبی و باطنی واقعاً خودمان را همیشه در محضر آنها ببینیم؛ همیشه از آنها استمداد کنیم و عنایت آنها را نسبت به خودمان بدست آوریم. حالا بگذریم از اینکه برخی از نادانان که حقیقت توکل، شفاعت و یکسری از این معارف را متوجه نمی‌شوند و بر ما خرده می‌گیرند؛ این افراد چیزی نمی‌فهمند و باید آنها را رها کرد؛ چرا که عدم پذیرش اینها از روی استدلال و دلیل نیست. در اینجا مقایسه‌ای کنیم ببینیم این نمازهایی که قربه الی الله می‌خوانیم، تا چه حد مورد نظر ولی خدا است؟، تا چه رسد به اینکه مورد نظر خود خداوند تبارک و تعالی قرار بگیرد.

تحقق نمازی که ائمه ما (ع) داشتند، برای ما به يك معنا محال است؛ اما لازم است که بدانیم چه باید بکنیم تا نمازهای ما نیز مانند آنها شود و این فاصله کمتر و نزدیک‌تر شود؟ تمام اینها با شناخت مسأله امامت حل می‌شود؛ امامت يك مسأله خیلی مهمی است که در اعتقادات مهم‌تر از این مسأله چیز دیگری نداریم؛ ما معتقد هستیم که توحید خالص از این طریق فهمیده می‌شود؛ نبوت از این طریق به درستی به ما منتقل می‌شود؛ بدون این حلقه ممکن نیست که انسان موحد و پیرو واقعی پیامبر باشد. امامتی که دارای چنین ارزش و حقیقتی است، متأسفانه برخی آمده‌اند و آن را به فروع دین تنزل داده‌اند؛ همان‌گونه که امر به معروف و نهی از منکر، خمس و... یکی از فروع است، گفته‌اند امامت نیز یکی از فروع دین است. آیا چنین چیزی ممکن است؟ برای ما طلبه‌ها أظهر من الشمس است که امامت از اصول است و نه از فروع دین. ادله‌ای که برای امامت داریم، همه گویای این معناست که امامت از اصول دین است و به عنوان یک امر فرعی جزئی نیست؛ اصل آن است که شعاعش همه فروع را می‌گیرد؛ همان‌گونه

که نماز بدون توحید و اعتقاد به پیامبر و بدون معاد صحیح نیست، بدون اعتقاد به امامت هم - طبق استدلال و اعتقادات ما - درست نیست. اصل یعنی آن چه که سایه‌اش بر همه دین تجلی پیدا می‌کند و هر امری از امور بدون در نظر گرفتن آن اعتبار ندارد.

امامت نیز به همین صورت است. حال، آیا می‌شود که به بهانه مسأله وحدت شیعه و سنی این مطلب را عنوان کرد که امامت از فروع دین است و از اصول دین نیست؟ در پاسخ باید گفت مسأله وحدت را که بنیانش را امام بزرگوار گذاشتند و قبل از امام هم بزرگانی مثل مرحوم بروجردی **قدس سره** بر آن تأکید داشتند؛ و قبل از همه اینها، مسأله وحدت دستوری از ائمه (ع) به شیعیان بوده است. و اصلاً روح بحث تقیه - که ما هم بحث استدلالی‌اش را مفصل گفته و نوشته‌ایم - بر می‌گردد به این که ما موظف به اتحاد هستیم و نگذاریم که تشتت بوجود بیاید. بنابراین، مسأله وحدت چیزی است که ائمه به آن دستور داده‌اند، و بزرگان و مراجع آن را فرموده‌اند؛ این مسأله تردیدپذیر نیست؛ مخصوصاً که امسال نیز از طرف رهبر معظم انقلاب **دام ظلّه العالی** به نام اتحاد ملی و انسجام اسلامی نامگذاری شده است، باید این را مغتنم بشماریم. ولی اگر کسی بخواهد از این عنوان مبارک در تضعیف اعتقادات شیعه استفاده کند، جایز نیست. کدام يك از بزرگان ما این مطلب را اجازه داده است؟

کدام يك از ائمه ما در عین اینکه تقیه را مطرح می‌کردند، تنزل از دایره اعتقادی شیعه را هم مطرح کرده است؟ امام باقر (ع) به قتاده که از فقهای بزرگ اهل سنت در زمان خودش بود، فرمودند: تو به چه فتوا می‌دهی؟ قتاده عرض کرد: من به قرآن و سنت فتوا می‌دهم. حضرت به او فرمودند که تو قرآن را می‌فهمی؟ و بعد قسم یاد کردند که **و الله ما ورتك من كتاب الله من حرف** . این بیان ائمه ما به بزرگان اهل سنت است؛ حالا بیاییم از این حرف هم دست برداریم و بگوییم ما فقه داریم، آنها هم فقه دارند؛ ما تفسیر داریم، آنها هم تفسیر دارند؛ ما استدلال و استنباط داریم، آنها هم استدلال و استنباط دارند. به هیچ وجه، هیچ کدام از بزرگان ما به چنین مطلبی راضی نیستند و قبول ندارند. بزرگان منادی وحدت هیچ وقت نمی‌گویند شیعه و تشیع از مسائل اعتقادی خودش تنزل پیدا کند. وحدت امری است که مسلمان‌ها و طوایف مسلمین در مقابل دشمنان اسلام باید اتخاذ کنند و این که باهم جنگ و نزاع نکنند؛ اما نمی‌توان گفت وحدت اقتضا می‌کند از امامت که مهمترین مسأله است، **ما نودی لشیء مثل ما نودی بولایه** ، دست برداریم و بگوییم این يك امر فرعی است. بلکه ما باید بر اعتقاداتمان پای بند باشیم. من در اینجا فقط به چند دلیل این مطلب که امامت از اصول است و نه از فروع اشاره می‌کنم.

اولین دلیل آیه شریفه سوره مائده است که خداوند به پیامبر می‌فرماید: **«يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك فان لم تفعل فما بلغت رسالته»** اي پیامبر اگر این مطلب را ابلاغ نکنی، اصلاً رسالت خدا را انجام نداده‌ای؛ ضمیر در «رسالته» بر می‌گردد به خداوند و نه خود پیامبر؛ یعنی در غیر این صورت، اصلاً رسالت الهی واقع نشده است. اگر امامت نباشد، رسالت ناقص است. این امر معنایش این است که امامت اصل است و نه فرع.

آیه دوم، این آیه شریفه سوره مائده است که می‌فرماید: **«اليوم اكملت لكم دينكم واتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الاسلام ديناً»** ؛ این آیه شریفه به اتفاق مفسرین شیعه و سنی مربوط به قضیه غدیر و برگشتن پیامبر از حجة الوداع و اعلام امامت امیرالمؤمنین (ع) است. در این آیه شریفه چند عنوان مهم وجود دارد؛ و این را می‌رساند که اگر امامت نباشد، دین ناقص است؛ مثل جسدی می‌ماند که رأس ندارد؛ اتمام نعمت خدا به این مسأله است، رضایت خدا به عنوان دین اسلام به این است که در آن دین ولایت وجود داشته باشد. پس، معلوم می‌شود که امامت اصل است و بدون این نمی‌توان گفت که اسلامی وجود دارد؛ امامت، اتمام کننده نعمت است. در میان روایات نیز این روایت معروف وجود دارد - که از روایاتی است که برخی از علما وقتی

با دیگران محاجه کردند، در مقابل استدلال به این حدیث مغلوب شدند - که می‌گوید: «من مات و لم يعرف امام زمانه مات ميتة جاهلية»؛ کسی که بمیرد و امام زمان خودش را نشناسد، به مرگ جاهلی - مرگ جاهلی یعنی مرگ قبل از اسلام، یعنی مرگ غیر مسلمان - مرده است. این روایت در بسیاری از کتب اهل سنت نیز وجود دارد که مرحوم علامه امینی در جلد دهم الغدير کتاب‌های متعددی از اهل سنت مثل مسند احمد حنبل، السنن الکبری بیهقی □ معجم الکبیر طبرانی و... نام می‌برد که این حدیث را به تعبیر مختلف ذکر کرده‌اند.

حال، این امام زمانی که معرفت او باید انسان را به اسلام واقعی برساند، همین امامتی است که ما بدان معتقد هستیم؛ وگرنه حاکمی که مردم او را انتخاب کنند و وی را به عنوان رئیس قرار دهند که عدالتش معلوم نباشد، علمش معلوم نباشد، تقوایش معلوم نباشد، تدبیرش معلوم نباشد، نمی‌تواند با اسلام گره بخورد؛ بلکه معرفت شخصی با اسلام گره می‌خورد که حقیقت اسلام، علم کامل، عصمت و... داشته باشد. اگر چنین شخصی را انسان نشناسد و بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است. پس، این روایت هم به خوبی دلالت بر این مطلب دارد که امامت از اصول است و نه از فروع. این مطلب حتی در کلمات بزرگان نیز به صراحت آمده است؛ به عنوان مثال: مرحوم ملا مهدی نراقی در کتاب **شهاب الثاقب** که این و آخر چاپ شده است، تصریح می‌کند بر اینکه امامت از اصول دین است و برای آن يك دليل عقلي ذکر می‌کند. ایشان فرموده است: هر دلیلی که دلالت کند نبوت از اصول دین است و اعتقاد به آن جزء ایمان است، همان دليل بعينه دلالت می‌کند بر اینکه امامت از اصول دین است.

نبی واسطه بین خدا و خلق است؛ حجت بین خدا و خلق او است؛ احکام را به‌گونه‌ای که خداوند فرموده، بیان می‌کند؛ امامت نیز استمرار نبوت است و امام حافظ احکام دین و بلکه خود دین است؛ بنابراین، باید بر همان مرتبه نبوت باشد. همانطور که انسان بدون نبوت نمی‌تواند مسلمان باشد و نبوت از اصول محکم دین است، امامت نیز به همین شکل است. لذا، اگر کسی يك نگاه اجمالی به ادله امامت بکند، تردید نمی‌کند که امامت از اصول دین است. و اگر کسی غیر از این را اعتقاد داشته باشد، این اعتقاد، اعتقاد شیعه نیست؛ یعنی يك شيعه نمی‌تواند بگوید امامت امر فرعی جزئی و از فروع دین است. حتی بالاتر، هنگامی که کتاب‌های کلامی را در تعریف امامت می‌بینیم، معلوم می‌شود که اهل سنت هم برای امامت معنایی می‌کنند که گویا آنهم به عنوان يك اصل است؛ منتها اینها در مصادیق این امامت حرف‌های دیگری می‌زنند؛ بعضی از علمای اهل سنت مثل قاضي بیضاوي هم تصریح کرده‌اند به اینکه امامت عنوان اصول دین را دارد. حال، ما باشیم و این ادله واضحه که از آیات و روایات و عقل وجود دارد، آیا می‌توانیم بگوییم امامت يك امر جزئی است؟

آیا می‌توانیم بگوییم امامت از فروع دین است؟ امامت آن هسته مرکزي است که تمام عبادات ما را می‌تواند مورد قبول حق تعالی قرار بدهد؛ حتی بالاتر از این مسأله قبولی و عدم قبولی اعمال، اساس و روح و حقیقت و جوهر تمام امور فرعی و امور دینی ما امامت است؛ اگر این نباشد، می‌شود بدون روح و حقیقت و بدون جوهره؛ جوهره و واقعیت حج، امامت است. و در یک کلام، تمام فروع دین، متفرع بر امامت است و هیچ عملی بدون امامت و ولایت مقبول نیست و بدر نمی‌خورد. اما این که گاه شنیده می‌شود که برخی افراد می‌گویند امامت از فروع است و نه از اصول، ناشی از این است که این افراد نمی‌دانند واقعاً ادله ما چطور است و آشنائی کافی با ادله ندارند. این افراد کسانی هستند که در آینده تمام این آیات و روایاتی که دلالت بر امر امامت می‌کند را منکر می‌شوند؛ خواهند گفت که نماز بدون ولایت هم قبول است؛ حج بدون ولایت هم مورد قبول است. انشاءالله خداوند متعال ما را از شرّ شیطان رجیم محفوظ بدارد.

اما استفاده‌ای که من در اینجا از این مباحث به عنوان بحث اخلاقی دارم، این است که انسان باید ریشه‌یابی کند که اگر واقعاً می‌خواهد قدمی برای اصلاح نفسش بردارد، باید از کجا شروع کند. شخص باید ریشه‌های اصلی را شناسائی کند؛ يك اصل مهم در مسائل تهذیب و سیر و سلوک و اصلاح نفس، امامت است؛ بدون توجه به این مسأله و بدون استمداد و معرفت ائمه شخص به جایی نخواهد رسید. عبارت «اللهم عرفنی **حجتک**» باید جزء دعاهاى ما باشد؛ که خدا باید به انسان توفیق دهد که امام زمان

خودش و آن حقیقت نوریه را بشناسد؛ و بدون توجه به این بزرگان نمی‌توان خود خدا را شناخت. بنابراین، هرچه ارتباط ما با امامت قوی‌تر باشد، عروج نمازهایمان بیشتر است؛ هرچه اعتقاد و اتصال ما به امامت بیشتر باشد، توفیق ما در نوافل و ... بیشتر می‌شود. اما این که چه باید بکنیم تا این انوار مقدسه را بشناسیم، خودش مطلب دیگری است و مجال دیگری را می‌طلبد.